

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### بیان مسأله: الوضع تعهد خاص

بحث در مورد بیان آراء ماهیت و حقیقت وضع بود.

**نظر چهارم.** این نظر معروف به «نظریه تعهد» است و آن را به یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری به نام مرحوم ملا علی نهانندی نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup> ایشان گفتند که وضع تعهد واضح است، مثلاً وقتی پدری اسم محمود را برای فرزندش وضع کرد، یعنی ملتزم شد که وقتی معنا را (که آن بچه باشد) اراده و تصور کرد و خواست از او گزارش بدهد بگوید محمود؛ به این نحو که بگوید محمود به مدرسه رفت، محمود غذا خورد.

یا مثلاً اولین کسی که لفظ ماء و آب را وضع کرد او ملتزم شده به اینکه هر وقت مایع سیال نوشیدنی را اراده کرد این لفظ را به کار ببرد. در اینجا به این تعهد و التزام، وضع می‌گویند.

بنابراین چنین است: «متی اراد معنی و تعقله و اراد افهام الغیر تکلم باللفظ کذا». لذا می‌توانید مثال‌های متعددی برای آن ذکر کنید و تمام آن‌ها دلالت بر تعهد دارد.

### قائلین این نظریه

مرحوم فشارکی (استاد حاج شیخ عبدالکریم حائری)، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، ابی‌المجد اصفهانی (هم بحث حاج شیخ حائری) صاحب کتاب وقایه الأذهان، و در دوران معاصر هم مرحوم خوئی قائل به این نظریه شدند. در مورد این نظریه بهترین منبع کتاب محاضرات مرحوم خوئی است. از خصوصیات این کتاب چنین است که ناظر به آراء سایر اعلام است؛ بیان بسیار روان است؛ در بیان متن متعادل است (نه خیلی مفصل و نه خیلی کوتاه).

### لازمه این نظریه

این مسلک دو تا لازم دارد:<sup>۲</sup>

**لازم اول.** اگر بنا است که وضع تعهد و التزام باشد، پس لازم دارد که هر مستعملی واضح باشد، چون تعهد است. (یا بگوییم هر دفعه‌ای که استعمال می‌کند)، مثلاً پدر محمود وقتی برای بار اول لفظ محمود را برای فرزندش انتخاب کرد او واضح است، حالا وقتی بعداً دوباره اسم او را استعمال می‌کند این باز هم بر طبق تعهدش عمل می‌کند که وقتی لفظ محمود را استعمال

۱. بنا بر نقل محاضرات فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۸.

۲. نه اینکه تنها دو تا لازم داشته باشد بلکه ما دو مورد آن را ذکر می‌کنیم که مورد اول موردی است و مورد دوم مهم‌تر است.

کرد مرادش فرزندش است. یا مثلاً هر کسی در خانه آب طلب کرد و برای او آب آوردند او نمی‌تواند بگوید مراد من نان بود؛ لذا اینجا این را یک تعهدی می‌بیند که وقتی لفظ آب را استعمال کرد مرادش آب باشد مگر اینکه در بیانش اشتباه لفظی کرده باشد.

البته در اینجا قائلین به این نظریه هر مستعملی را واضع نمی‌دانند و بلکه می‌فرمایند اصطلاح بر همان واضع اول جاری می‌شود.

در اینجا می‌توان این نکته را بیان کرد که واضع اول در استعمالات بعدی دیگر التزام و تعهد ایجاد نمی‌کند بلکه به التزام خودش عمل می‌کند، لذا به نظر بین این دو حالت تفاوت و فرق وجود داشته باشد، مثلاً نویسنده کتابی می‌گوید از این به بعد هر وقت خواستید از این کتاب یاد کنید بگویید کفایه الأصول، لذا این ایجاد التزام است. اما افراد دیگر این التزام را عملی می‌کنند و بارها لفظ کفایه الأصول را نام می‌برند، این طبق همان التزام است.

بنابراین چنین بگوییم که ایجاد التزام و تعهد که معنای مصدری دارد این وضع است، و عمل به این تعهد، اعمال این وضع است که این همان استعمال است.

صاحب وقایه الأذهان می‌گوید هر مستعملی واضع است.<sup>۱</sup> اگر چه اصطلاح این است که به مستعمل اول واضع بگویند. لذا یک ایجاد تعهد داریم که وضع است و یک عمل به تعهد داریم که این استعمال است.

لازم دوم. بنا بر نظریه تعهد، اقسام دلالت سه مورد نیست بلکه دو مورد است.

ما تا آخر اصول با یک نظر رایجی مواجه هستیم که می‌گوید دلالت بر سه قسم است:<sup>۲</sup>

۱. دلالت تصویری. ۲. دلالت تفهیمی اولی. ۳. دلالت تصدیقیه ثانیه.

**قسم اول.** این دلالت، انتقال به معنا با شنیدن لفظ است، حال چه متکلم اراده افهام کرده باشد یا نه. اصلاً چه بسا شخص خواب باشد و صحبت کند یا مریض باشد و هذیان می‌گوید، با این حال آن لفظی را که به کار می‌برد سبب انتقال معنای آن به ذهن می‌شود، با اینکه لفظ لا عن شعور آن لفظ را استعمال کرده است و اصلاً در مقام تفهیم نبوده است. لذا دلالت تصویری محقق می‌شود ولو از غیر لفظ با شعور صادر بشود، یعنی انتقال به معنا به محض شنیدن لفظ محقق می‌شود.

در اینجا این دلالت متوقف بر علم به وضع است. بله، اگر علم به وضع نباشد آن وقت با شنیدن لفظ «ماء» ذهن به معنای آن منتقل نمی‌شود، ولی وقتی معنای آن را بدانیم تا با شنیدن لفظ آن از کسی ولو در خواب حرف زده باشد، معنای آن لفظ

۱. ر.ک: وقایه الأذهان، صص ۷۳-۷۸.

۲. در اینجا کاری به دلالت منطقی مثل دلالت وضعیه، لفظیه، طبعیه، عقلیه، مطابقه، تضمن و التزام نداریم.

به ذهن می آید. به این قسم دلالت تصویری می گویند و دلالت تفهیمی گفته نمی شود، چون شرط آن تفهیم و اراده معنا نیست.

در اینجا بعضی ها می گویند اگر مثلاً با برخورد سنگی با سنگ دیگر صدای مانند لفظ «ماء» صادر شود، باز هم معنای آب به ذهن منتقل می شود. لذا در این قسم تنها علم به وضع کافی است.

**قسم دوم.** این دلالت، انتقال از لفظ به معنای مراد است.

در اینجا تا می گوئیم به «معنای مراد» منظور است، قهراً باید بگوئیم لفظ معنا را اراده کرده باشد و بخواهد آن معنا را بفهماند، مثل مریضی که به پرستارش می گوید برای من آب بیاور. در اینجا دلالت این لفظ آب بر معنایش دلالت تفهیمی و تصدیقیه است، چون این لفظ برای تفهیم است و آن را تصدیق کرده است، یعنی معنا را تصور و تصدیق کرده که باید این لفظ را به کار ببرد و آن لفظ را به کار می برد و مخاطب او هم معنای آن را می فهمد. لذا حتماً لفظ باید باشعور باشد.

این دلالت علاوه بر علم به وضع، متوقف بر احراز این است که متکلم در مقام تفهیم و بیان معناست. بعضی ها اضافه می کنند که قرینه بر خلاف آن هم نباید وجود داشته باشد. این شرط عدم قرینه هم صحیح است، چون اگر قرینه بر خلاف آن باشد ممکن است به معنای مجازی منتقل بشود.

**قسم سوم.** دلالت تفهیمی تصدیقیه ثانیه.

همانطور که در کفایه خوانده اید اراده استعمالی و اراده جدی داریم. بعضی وقت ها اراده استعمالیه هست ولی اراده جدیه نیست، مثلاً تمام مواردی که قانونگذار عام می آورد ولی مرادش خاص است، در این صورت می گویند اراده استعمالیه عام است ولی اراده جدیه به دلیل قرینه ای که بعد می آید خاص می شود، مثلاً در قرآن آمده که زنان از تمام ماترک زوج ارث می برند: ﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ﴾<sup>۱</sup> اما در روایت می آید «إِلَّا الْعَقَارَ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> و بنا بر فتوای مشهور هم که زن از عقال ارث نمی برد.<sup>۳</sup>

در اینجا قرآن عام است اما مراد جدی به دلیل روایات منحصص خاص می شود و لذا آخر کار معیار است و نه اول. بنابراین اینجا در مقام جدّ از «مِمَّا تَرَكْتُمْ» خاص اراده شده است و نمی گوئیم از اول عام در خاص آمده است بلکه وقتی تخصیص می خورد آن وقت اراده جدی به خاص تعلق می گیرد.

۱. نساء، آیه ۱۲.

۲. أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: «النِّسَاءُ لَا يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا». الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۱۲۷. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۰۷.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۹، ص ۲۱۰.

البته بگوییم که این مطلب بنا بر مبنائی است که دو تا اراده ایجاد کنیم: اراده استعمالیه و اراده جدیه. که این هم مبنای معروف است اگر چه ما از این مبنا دفاع نمی‌کنیم کما اینکه در دور اول اصول هم از آن دفاع نکردیم.)

مشهور در اینطور مواقع به آن اراده تفهیمیه تصدیقیه نهاییه می‌گویند (چون مراد جدی نهائی است). این صورت متوقف بر علم به وضع و اراده معنای مراد و نیامدن قرینه است و الا طبق قرینه، اراده جدیه می‌شود.

مقسم این سه دلالت، دلالت لفظیه وضعیه است. لفظ هم احتیاج به وضع دارد، لذا می‌گویند: «إِنَّ دَلَالَةَ لَفْظِيهِ الْوَضْعِيَّةُ تَنْقَسِمُ عَلَى ثَلَاثِ أَقْسَامٍ».

مناسبت بیان این دلالات این است که اگر گفتیم وضع تعهد به فهماندن معنائی است که اراده کرده است، آن وقت قسم اول (دلالت تصویری) جزء دلالت قرار نمی‌گیرد، چون لافظ بلا شعور که تعهد ندارد. لذا بنا بر مسلک تعهد اقسام سه گانه دلالات (دلالت لفظیه وضعیه) دو تا می‌شود (چرا که قسم اول اصلا وضع و تعهد نیست).

### نقد و اشکال

طبق بیان محاضرات دلالت تصویری (قسم اول) از اقسام دلالات بنا بر مسلک تعهد خارج می‌شود ولی بنا بر مسلک مشهور که وضع را تعهد نمی‌دانند خارج نمی‌شود.

حرف ما در اینجا این است که مسلک مشهور این بود که «الوضع صرفُ جعلٌ»، حال آیا بنا بر مسلک مشهور صرف جعل برای اینکه متکلم بگوید و معنا را اراده کند مقصود است یا اینکه متکلم بگوید ولو معنا را اراده نکند؟

اگر بگوییم برای اراده معنا است، به این نحو که غرض از وضع و استعمال غیر از تفاهم و تفهیم نیست، پس اراده می‌خواهد و اگر اراده بخواهد آن وقت قسم اول (دلالت تصویری) بنا بر مسلک مشهور هم از اقسام دلالات نخواهد بود، مثلا ممکن است انسان با شنیدن صدای بوق ماشین ذهنش به سمت معنای آب منتقل شود، اینکه دلالت نمی‌شود، چرا که انتقال به معنا از لفظ به غرض تفهیم و تفاهم است.

بنابراین اگر مثلا شخصی با شنیدن لفظ «کربلا» سفر اربعین به ذهنش خطور کرد به اینکه هم به نجف رفت و هم به کربلا، به این نوع مواردی که ذهن با شنیدن لفظ به سمت و سوی دیگر می‌رود «خطور» می‌گویند، یعنی اگر گاهی لفظ را هم نشنود چیزی به ذهنش می‌آید یا لفظی را می‌شنود ولی چیز دیگری به ذهنش می‌آید. بنابراین نباید دلالت را چنین معنا کرد.

بنابراین این ثمره‌ای که مرحوم خوئی بیان کردند که طبق مبنای ما سه قسم دلالات، دو قسم می‌شود، به نظر ما مبنای مشهور هم چنین است و اصلا نباید قسم اول (دلالت تصویری) را چنین بیان کرد بلکه باید آن را چنین گفت: به خطور کردن به ذهن. مثلا شخص با دیدن ستون سنگ ذهنش به کارخانه سنگ می‌رود، لذا این‌ها خطورات است و نه دلالت. لذا اگر چنین

الحمد لله رب العالمین

باشد این تفاوت نیست.